

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث روز گذشته

عرض شد عبارت مرحوم آخوند اجمال دارد و ایشان هیچ توضیح نداده‌اند که مقصودشان از حکم واقعی در اینجا چیست؟. اکثر بزرگان عبارت را این طور معنا کرده‌اند که مقصود اصطلاح رائج در حکم واقعی و ظاهری نیست؛ بلکه مقصود از حکم واقعی این است که حکم با تمام خصوصیات و نه فقط برای مجرد جعل قانون و قاعده بیان شده باشد، اما حکم ظاهری یعنی مولا یک عامی را ضرباً للقاعدة والقانون جعل می کند ولی خصوصیاتش را بعداً بیان می کند. شبیه این مطلب را - اگر در ذهن شریفتان باشد - نیز در فصل چهارم همین بحث عام و خاص، در موردی که می خواستند بفرمایند تخصیص موجب مجازیت نیست، ذکر کردند و فرمودند: دلیل ما بر این که تخصیص موجب مجازیت نیست، این می باشد که عام «أکرم العلماء» به اراده استعمالیه در عموم استعمال می شود و بعد از آمدن مخصص نیز این استعمال به قوت خودش باقی است؛ چنین نیست که بگوییم در غیر معنای موضوع له استعمال شده است؛ زیرا، مخصص کاری به مستعمل فیه ندارد و بلکه مراد جدی مولا را روشن می کند.

از این رو، می فرمودند: وجهی ندارد که بگوییم تخصیص موجب مجازیت است. مرحوم آخوند در همانجا تعبیر می فرمودند که عام به عنوان ضرباً للقاعدة والقانون در عموم استعمال شده است. البته در اینجا تعبیر «ضرباً للقاعدة والقانون» را ندارند و فقط می فرمایند: اگر عام به عنوان حکم واقعی باشد، خاص که بعد از وقت عمل به عام بیان شده، مخصص می شود؛ اما اگر حکم واقعی نباشد و بلکه حکم ظاهری باشد، خاص، ناسخ می شود. این تفسیری بود که دیگران برای عبارت مرحوم آخوند در اینجا ذکر می کنند و دیروز نیز آن را بیان کردیم.

بیان مرحوم محقق اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی بیان دیگری در تفسیر عبارت مرحوم آخوند دارند و می فرماید: مقصود آخوند این است که گاه مولا عام را به عنوان مراد جدی می گوید و این مراد جدی منبعت از یک مصالح واقعیه نیز می باشد، در این صورت حکم، واقعی خواهد بود. در مقابل آن اگر متکلم عموم را بالارادة الجدییه اراده کند اما منبعت از مصالح واقعیه نباشد، حکم ظاهری خواهد بود. در اینجا، مقصود از حکم غیر واقعی همین است که مولا عامی را بگوید، لفظ را هم در عموم به اراده جدی استعمال کند و نه اراده استعمالی، اما منبعت از مصالح واقعیه نباشد.

بنابراین، تفسیری که مرحوم محقق اصفهانی ذکر می‌کنند، با بیان دیگران تفاوت دارد. اما از آنجا که در عبارت مرحوم آخوند اجمال وجود دارد، قرینه‌ای وجود ندارد که ما بگوییم حتماً معنای نائینی و دیگران درست است و یا آن معنایی که مرحوم اصفهانی بیان فرموده‌اند. مگر این که بگوییم مطلب اینجای مرحوم آخوند مطابق و با توجه به آن چیزی است که در فصل چهارم بیان کرده‌اند؛ و آن را قرینه بگیریم بر این معنا که مطلب و تفسیر مرحوم نائینی و دیگران صحیح است و هیچ قرینه‌ای برای تفسیر مرحوم اصفهانی در هیچ کجای «کفایه» وجود ندارد.

جایگاه عمومات کتاب و سنت

اشکال مهمی که دیروز نیز بیان کردیم، این بود که روایات ائمه معصومین **علیهم السلام** مخصص عموماتی است که در قرآن کریم بیان شده است و اگر بخواهیم بگوییم این خاص مخصص است، تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می‌آید که قبیح است و اگر بخواهیم بگوییم این خاص ناسخ است، لازمه اش این است که صدها نسخ در عالم تشریع محقق شود و هذا بعيد جداً؛ با توضیحی که دیروز عرض کردیم. مرحوم آخوند از این راه وارد شده و می‌فرمایند: عموماتی که در کتاب و سنت داریم و این مخصصات، تماماً از نوع دومند؛ یعنی عام به عنوان یک حکم واقعی بیان نشده است بلکه ضرباً للقاعدة والقانون وارد شده‌اند که همان اراده استعمالیه است.

اشکال کلام مرحوم آخوند

اولین اشکال

این است که بعید است بگوییم تمام عمومات قرآن و خاص‌هایی که در روایات آمده، از این نوع است؛ این خودش فی حد نفسه یک امر بعیدی است. **اشکال دوم** این است که اساس این بیان، بیان صحیحی نیست؛ زیرا، بالاخره مولا یا به اراده جدیه عموم را اراده می‌کند و یا نمی‌کند؛ و از این دو حال خارج نیست. هنگامی که می‌فرماید «**أوفوا بالعقود**» اگر عموم را در مقام اثبات به اراده جدیه اراده کرد و خاص بعد از وقت عمل به عام آمد، راهی غیر از این نداریم که خاص را ناسخ قرار دهیم؛ برای این که تأخیر بیان از وقت حاجت پیش می‌آید.

اما اگر عموم را به اراده جدیه اراده نکرد، اینجا اصلاً عمومی نداریم تا بگوییم تخصیص خورده و یا آن که نسخ شده است. لذا، این بیان مرحوم آخوند که به تبع مرحوم شیخ بیان کرده‌اند، تام نیست؛ مگر این که تفسیر مرحوم اصفهانی را برای عبارت ایشان ذکر کنیم؛ و همان‌طور که عرض کردیم، هیچ شاهی بر تفسیر مرحوم محقق اصفهانی نداریم. با این وجود، برای حل این اشکال چه باید کرد؟

جواب مرحوم نائینی برای حل اشکال

جواب دیگری در کلمات مرحوم نائینی وجود دارد که در کلمات مرحوم محقق خوئی به صورت مفصل آمده است و بزرگان دیگری مثل والد معظم ما نیز در اصولشان همین جواب را اختیار فرموده‌اند. خلاصه جواب این است که وقتی می‌گوییم تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است، قبح تأخیر بیان از وقت حاجت به جهت یکی از این دو ملاک است؛ یا موجب الغاء مکلف فی المشقة والكلفة است؛ به عنوان مثال: مولا یک بیانی را ذکر می‌کند که ظهور در الزام دارد اما واقعاً اراده جدی‌اش الزام نیست؛

بعد از ده روز قرینه ای ذکر می کند مبني بر آن که مقصودش از آن مطلب قبل، الزام نبوده و بلکه ترخیص بوده است؛ در اینجا مکلف ده روز در مشقّت افتاده و این قبیح است.

ملاک دوم این است که گاه قبح تأخیر بیان برای این است که مکلف، یا گرفتار مفسده می شود و یا یک مصلحتی از او فوت می شود؛ مثلاً مولا عامی را می گوید مشتمل بر یک حکم ترخیصی است ولی بعضی از مصادیقش واجب و برخی دیگر حرام است (می گوید: لا بأس بهذا العمل) و آنها را ذکر نمی کند؛ مکلف نیز به خیال این که همه مصادیق، ترخیصی است، همه را ترک می کند؛ در این صورت، مصادیقی که واجب بوده است مصلحت از دستش فوت شده و اگر همه را انجام دهد، در مورد مصادیقی که حرام بود، گرفتار مفسده می شود - (این نکته را نیز بیان کنم که در «فوائد الاصول» که دوره اول اصول مرحوم نائینی است، ظاهراً بحث دوران بین تخصیص و نسخ وجود ندارد؛ اما در «أجود التقریرات» که دوره دوم درس ایشان است، این بحث ذکر شده و اصولیین قم مثل مرحوم آقاي بروجردي و مرحوم امام نیز چون با نظر به «فوائد الاصول» مباحث را دنبال می کردند، در اصول مرحوم آقاي بروجردي در «لمحات» این بحث اصلاً ذکر نشده است؛ در «مناهج الوصول» امام و در «معتمد الاصول» نیز این بحث مطرح نشده است.

و شاید علتش این باشد که اصلاً بحث دوران بین تخصیص و نسخ از نظر مکتب اصولی قم بحث بی خودی است؛ یعنی روی مکتب اصولی قم هر خاصی که در قرآن و در کلام پیامبر و ائمه وارد شده است، عنوان مخصص را دارد؛ می خواهد قبل از عمل به عام باشد و یا بعد از آن. خود مرحوم نائینی و مرحوم آقاي خوئي نیز هنگامی که بحث استدلالی می کنند، آخر الامر منتهی به همین نظریه می شوند که در فقه یک روایتی که خاص است را مخصص عموم قرآن یا عمومی که در کلام پیامبر است، قرار می دهند و نمی گویند که بعد از عمل به عام آمده است و یا قبل از آن. اصلاً سیره فقها بر این معنا نیست که بیايند این دو را از هم تفکیک کنند.

بیان مرحوم آقاي خوئي

مرحوم آقاي نائینی در «أجود التقریرات» فقط فرموده اند: هر چند تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است، اما اگر مصلحت آهمی با آن معارض باشد، قبحش از بین می رود؛ اما در کلمات مرحوم محقق خوئي آمده است که قبح تأخیر بیان از وقت حاجت لیس کقبح الظلم؛ ظلم عنوانی است که برای قبیح بودن عمل علت تامه است و لذا هیچ وقت و در هیچ موردی استثناء پذیر نیست؛ و نمی توان گفت: ظلم قبیح است مگر در فلان مورد. اما قبح تأخیر بیان از وقت حاجت بر اساس همین عناوینی است که ذکر شد، یعنی یا روی الغاء المكلف في المشقة است و یا موجب تفویت مصلحت و جلب مفسده می شود.

بنابراین، در مانحن فيه تأخیر بیان از وقت حاجت لیس عنواناً مستقلاً متعلقاً للقبیح؛ و لذا، مرحوم آقاي خوئي تعبیر می کنند که قبح تأخیر بیان از وقت حاجت مانند قبح کذب است که اقتضائی می باشد و علیت تامه ندارد. حال، که قبح تأخیر بیان از وقت حاجت اقتضائی است، اگر یک عنوان و مصلحت آهمی در اینجا مطرح شد، تأخیر بیان اشکالی ندارد؛ و اضافه می کنند: در باب تدریجی بودن احکام، مگر احکامی که بر پیامبر نازل شد، همه در لوح محفوظ نبودند!

آیا می توان گفت خداوند با این کار خود تفویت مصلحت کرده است؟. مسلماً چنین نیست و چون در اینجا یک مصلحت آهمی به نام مصلحت تسهیل بر مکلفین وجود دارد، اقتضا می کند که بعضی احکام مقداری دیرتر بیان شود. پس برای حل اشکال باید این گونه بگوییم که هر خاصی را در کلام هر امامی مخصص عموم قرآن یا عموم کلام پیامبر قرار می دهیم و نمی گوییم ناسخ است؛ اگر بگوئید تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می آید، خواهیم گفت تأخیر بیان از وقت حاجت دارای قبح ذاتی نیست و بلکه قبحش اقتضائی است و در جایی که مصلحت مهمی وجود داشته باشد، تأخیر اشکالی ندارد.

نظر استاد: به نظر ما این جواب، انصافاً جواب خوبی است و احتیاج به مطلب دیگری ندارد. و هرچه تأمل کردیم که آیا اشکالی به این جواب وارد می‌شود یا نه؟ اشکالی بر آن نیافتیم؛ مگر بر اساس آن نکته ای که عرض کردم در آخر بحث آن را عنوان می‌کنیم.

مقدمه دوم کلام مرحوم نائینی

مرحوم محقق نائینی برای این که مختار خودشان مبني بر آن که هر خاصی مخصص عام است چه قبل از عمل به عام باشد و چه بعد از آن، و اصلاً نسخ مطرح نیست، را اثبات کنند، سه مقدمه ذکر کرده‌اند که ما در بحث دیروز و امروز مقدمه اول و سوم ایشان را تقریباً اشاره کردیم؛ و اکنون به مقدمه دوم ایشان می‌پردازیم. ایشان در مقدمه دوم می‌فرمایند: این مطلبی که در میان اصولیین معروف است مبني بر آن که نسخ قبل وقت العمل بالحکم لأیعقل، ما این حرف را قبول نداریم؛ این که می‌گویید اگر مولا حکمی را بیان کرد، قبل از آن که وقت عمل به این حکم بیاید، بگوییم نسخ معقول نیست؛ این حرف را قبول نداریم.

می‌فرمایند: این امر ناشی از آن است که بین قضایای حقیقه و قضایای خارجی خلط شده است؛ در قضایای خارجی مطلب همین طور است و نسخ معقول نیست؛ چرا که هنوز وقت عمل و امتثال امر نرسیده است؛ و اگر قائل به نسخ شویم، معنایش این است که آن حرفی که اول زده شده یک کار لغو و عبث محض بوده است. اما در قضایای حقیقه، نسخ، معقول است؛ مولا اگر قضیه حقیقه ای را بیان کند، می‌تواند یک ساعت بعد و یا یک روز بعد آن حکمی را که به نحو قضیه حقیقه مطرح کرده است، نسخ کند؛ چون در قضایای حقیقه، موضوع مقدرة الوجود (مفروضة الوجود) است و اصلاً لازم نیست که موضوعش در عالم خارج موجود شود.

در مباحث گذشته عرض کردم که طبق بیان مرحوم نائینی، اگر موضوع قضیه حقیقه هیچ وقت هم در عالم خارج موجود نشود، به عنوان یک قضیه درست است. ایشان فقط یک استثناء می‌زنند و می‌فرمایند: الا در قضایای حقیقه موقته مثل وجوب صیام (کتاب علیکم الصیام) که اگر مولا الان بیاید روزه ماه رمضان را به نحو قضیه حقیقه واجب کند تا روز قیامت، قبل از ماه رمضان اگر بخواهد نسخ کند، می‌فرماید معقول نیست. این بیان مرحوم نائینی است که می‌فرمایند این مطلب مشهور که نسخ قبل وقت العمل معقول نیست، این در قضایای خارجی درست است و همچنین در قضایای حقیقه موقته نیز درست است؛ اما در قضایای حقیقه غیر موقته، این بیان، بیان درستی نیست؛ و بالجمله می‌خواهند بفرمایند: این بیان معروف، ناشی از خلط بین قضایای خارجی و حقیقه است. اشکال مهم بر مرحوم نائینی همان است که قبلاً گفتیم مبني بر آن که تعریف مرحوم نائینی برای قضایای حقیقه، تعریف درستی نیست.

کلام مرحوم شهید مطهری

یک مطلبی را ظاهراً مرحوم شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه در شرح منظومه شان دارند که حاجی سبزواری برای قضیه حقیقه و خارجی تفسیری کرده است که اصولیین نجف مثل مرحوم نائینی بر آن صحه گذاشته و اعتماد کرده‌اند. قضیه حقیقه آن است که موضوع مقدرة الوجود است؛ اما می‌فرمایند: هم حاجی سبزواری اشتباه کرده و هم دیگرانی که به تبع مرحوم حاجی این حرف را زده‌اند؛ اما خوشبختانه بزرگانی از اصولیین قم مثل مرحوم امام رضوان الله علیه برای قضیه حقیقه معنای دیگری بیان کرده‌اند و اگر یادتان باشد، ما شاید سه یا چهار هفته قبل این بحث را مطرح کردیم و دیگر آن را دنبال نمی‌کنیم؛ در همانجا هم گفتیم در تفسیر قضایای حقیقه حق با امام است.

نتیجه

این می شود که اشکال مرحوم نائینی بر اساس تفسیری است که خود ایشان برای قضایای حقیقیه ذکر می کنند؛ و حال آن که این تفسیر، تفسیر درستی نیست. یک مطلب دیگر در اینجا باقی مانده که پس فردا إن شاء الله بیان می کنیم.

وفات حضرت معصومه (سلام الله علیها)

فردا به عنوان وفات حضرت معصومه سلام الله علیها مطرح است؛ البته واقع مطلب این است که نه تاریخ ولادت آن حضرت و نه تاریخ وفات آن کریمه خیلی دقیق نیست و بلکه بر این تاریخ های موجود قرائن روشنی هم وجود ندارد؛ اما از باب این که بالاخره تمام حوزه و علماء و مراجع و کتب و... از برکات حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها است و واقعاً آنهایی که مقام این حضرت و عظمت این حضرت را متوجه هستند، فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ ، چه استفاده هایی که از مقام نورانی آن حضرت نکرده اند.

آنها توجه دارند، ما هم باید توجه مان بیشتر شود و از برکات این بزرگوار بیشتر استفاده کنیم. بالاخره فردا را به عنوان روز وفات حضرت قرار داده اند و مناسب است که بحث را به همین جهت تعطیل کنیم؛ بعضی از مراجع بزرگ نیز درسشان را تعطیل کرده اند. إن شاء الله روز سه شنبه خدمت آقایان می رسیم. والسلام.